

به نام خدا



مجموعه‌ی ۲

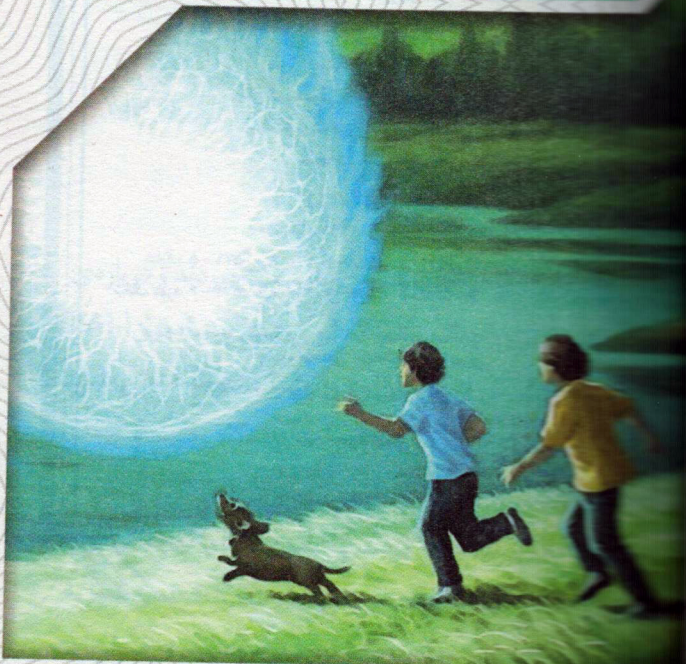
رمان اول

جان کریستوفر

John Christopher

ترجمه‌ی مهرداد مهدویان

گوی آتش



CLASSIC
STARTS

رمان‌های
کلاسیک

Fireball

۱

مادر بزرگ‌ها در اتاق نشیمن چایی می‌خوردند و درباره‌ی
تقصیرها و دوران جنگ باهم گپ می‌زدند. سایمون^۱ فقط
توانست بخشی از گفت‌وگوی آنها را بشنود: «... آن شب
یخت هست که باهم در برادوی^۲ به پناهگاه رفتیم و چقدر
خوش گذشت؟»

این مادر بزرگ براد^۳ بود. سایمون تنها با لهجه‌اش او را
از مادر بزرگ خود تشخیص می‌داد. صدای خنده‌ی آنها به
گوش رسید. حالا مادر بزرگ سایمون بود که حرف می‌زد:
«هیچ وقت نتوانستم او را تحمل کنم.»

1. Simon

2. Broadway

3. Brad

سایمون اشکالی در این گفت‌وگو نمی‌دید. چون به‌هرحال از آن دو سنی گذشته بود و درباره‌ی گذشته‌ها کلی حرف داشتند که باهم بززند.

او بی‌هیچ علاقه‌ای، به صفحه‌ی شطرنجی خیره شد که مقابلش پهن شده بود. دوسه سال پیش، این بازی را یاد گرفته بود و وقتی که براد اعتراف کرد همین زمستان گذشته شطرنج را یاد گرفته است، با خود فکر کرد این بهترین فرصت است تا براد را بکوبد. اوضاع به نفع سایمون بود. در ابتدا، بازی برای او خوب پیش می‌رفت. ولی بعد شرایط تغییر کرد. آخر بازی، او نه‌تنها بیشتر از چند مهره نداشت، بلکه نیروهای براد هم بدجوری در موضع حمله قرار گرفته بودند.

سایمون حدس می‌زد که برای این ملاقات کلی برنامه‌ریزی شده است و این فکر به ذهنش رسید که این ملاقات را به‌خاطر خودش ترتیب داده‌اند، نه برای اینکه مادر بزرگ‌ها همدیگر را ببینند یا اینکه مادر براد و همسر جدیدش تعطیلات را در اروپا بگذرانند. البته خیلی برای سایمون جالب بود که چند هفته را با پسرخاله‌ی

سایمونی‌اش بگذرانند (پدرش گفته بود که آنها پسرخاله‌های بی‌بهره‌ی توستند و درواقع، مادر او و مادر براد دخترخاله‌اند. اما این موضوع برای سایمون فرقی نمی‌کرد). گذراندن تابستان با براد هم تجربه‌ای فراموش‌نشدنی و هم نوعی تفریح بود و حالا که قوام دوباره دور هم جمع شده بودند، احتمال داشت که او هم برای بازدید، سال آینده به ورمونت سفر کند.

سایمون دوباره نگاهی به صفحه‌ی شطرنج انداخت و جوری دید که قبلاً ندیده بود. اسبش در تیررس وزیر براد قرار داشت. البته خطر متوجه وزیر براد هم بود. آخر، اگر او وزیرش را جابه‌جا می‌کرد، سرباز براد بی‌محافظ می‌ماند و همین ترتیب، راهی برای حمله‌ی جدید باز می‌شد. او حرکتش را انجام داد.

سایمون هدف از این دیدار را درک می‌کرد. درواقع، او پیش براد می‌ماند. اما موضوع زیاد هم برایش جالب نبود. اول اینکه نیمی از بهترین دوستانش، به‌علاوه‌ی